



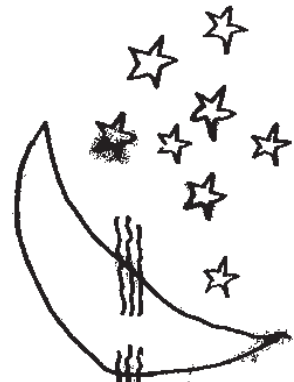
بسترهای تهدید و تطمیع در تحقق جهاد اقتصادی

حجت‌الاسلام دکتر محمد مهدی بهداروند

پدیده‌ای به مبارزه برخاست؟! از سوی دیگر هر کار موضوعی بخواهد به عنوان وصف جامعه قرار گیرد و زمینه‌های تحقق و اجرایی شدن آن مهیا گردد، راهی غیر از جریان انگیزه انضباط اجتماعی بر محور فرهنگ ندارد. به عبارت دیگر، برای تحقق و راه اندازی موضوع جهاد اقتصادی در فرهنگ عمومی و در ابعاد و لایه‌های مختلف جامعه، باید دقت نمود که این کار در وجدان عمومی و انضباط اجتماعی، نه به صورت فردی که در قالب سازمانی جاری و ساری شود. بر این اساس اگر شکل وجدان عمومی و انضباط اجتماعی را قالبی سازمانی دانستیم، نه می‌توان وجدان عمومی را به شکل یک «وجدان بسیط» ملاحظه نمود و نه می‌توان انضباط اجتماعی را جدای از وجدان عمومی قلمداد کرد؛ چرا که وجدان عمومی چیزی جز پیدایش «نظام حساسیت» در انسان نیست که علاوه بر جوهرهای خاص از ساختاری متناسب نیز برخوردار است. زمانی می‌توان ایجاد وجدان و انگیزه کاری را در این ساختار متوقع بود که انگیزه تنها انگیزه کار فردی نباشد بلکه انگیزه‌ای برای توسعه پرستش اجتماعی و دینداری - اعم از الهی و الحادی - نیز در میان باشد تا در پرتو آن بتوان به آن هدف نایل شد؛ یعنی علاوه بر انگیزه کار فردی باید به وقایع اجتماعی نیز حساس بود.

نظام و ساختار اقتصادی غرب که امروزه الگوی نظام اقتصادی برای بسیاری از کشورهای جهان محسوب می‌شود، چیزی جز «تخریب و تحقیر» مادی نیست که بالطبع انگیزه حرکت در انسان را به صورت مادی تعریف کرده است و مصرف را به عنوان یکی از شاخصه‌های قدرت مطرح می‌سازد، که در این صورت قطعاً اسراف و تبذیر نیز به عنوان «انگیزه تولید» رخ می‌نماید! به تعبیر دیگر، براساس این دیدگاه، زمانی می‌توان انسان را به کار و تولید ترغیب کرد که نتیجه آن، توزیع حاصل کار باشد و مصرف افزون‌تر را در پی داشته باشد. در این حال انگیزه تولید رشد می‌کند و چرخه اقتصاد حرکتی مضاعف می‌گیرد. پس زمانی می‌توان انگیزه اقتصادی مردم را به صورت «سازمانی» تحریک نمود که تحریب و تحقیر، توأمان اساس کار قرار گیرند؛ یعنی هم افراد جامعه نسبت به دنیا تحریب شوند و هم مصرف آن‌ها طبقاتی گردد تا با تحقیر یک طبقه در مقابل طبقه دیگر، انگیزه کار در تمامی طبقات رشد کند و بدین سان حرکت دائم‌التزاید اقتصادی در جریان باشد. حال آیا می‌توان در چنین نظامی که مصرف به عنوان یکی از شاخصه‌های قدرت است انتظار اسراف و تبذیر را نداشت؟! آیا در جایی که اسراف به عنوان انگیزه تولید قلمداد می‌شود می‌توان با چنین

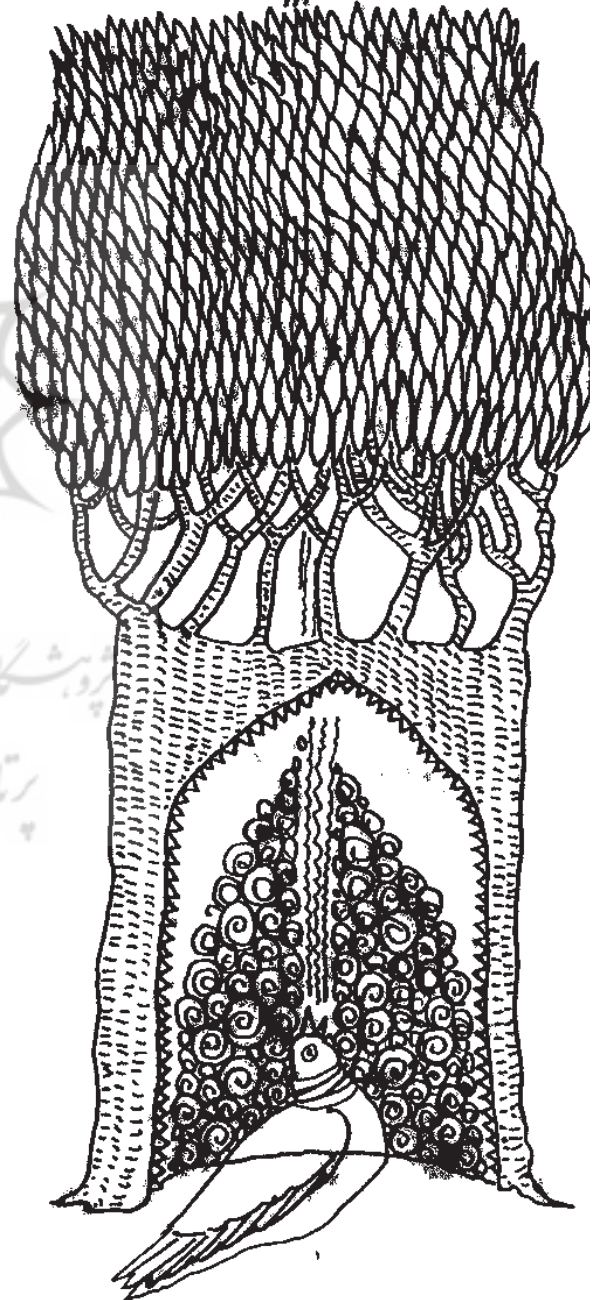
نظام و ساختار اقتصادی غرب که امروزه الگوی نظام اقتصادی برای بسیاری از کشورهای جهان محسوب می‌شود، چیزی جز «تخریب و تحقیر» مادی نیست که بالطبع انگیزه حرکت در انسان را به صورت مادی تعریف کرده است.



پس هر چند صحیح است که بگوییم انضباط اجتماعی، به منزله بال دیگری برای صعود جامعه محسوب می‌گردد، اما این را هم باید پذیرفت که قبل از رسیدن به چنین انضباطی ناچار از ایجاد حساسیت اجتماعی به صورت سازمانی و تشکل یافته‌ایم. لذا ابتدا باید در فرد «نظام حساسیت» ایجاد شود، سپس این نظام تبدیل به یک «نظام حساسیت اجتماعی» گردد.

دو رکن اصلی انضباط اجتماعی

با این وصف این استدلال، تمام نیست که چون در حال حاضر وجدان عمومی فردی در حد نسبی وجود دارد لذا برای تشدید چنین انگیزه‌های باید از اهرم سازمان و وضع مجازات یا تشدید آن‌ها بهره جست؛ چرا که اصولاً قاعده‌مند نمودن انضباط اجتماعی به دو امر بازگشت دارد: از طرفی باید نظام انگیزه‌ها را پرورش داد، به گونه‌ای که انگیزه‌های افراد متناسب با همین سطح موجود از روابط و انگیزه‌های اجتماعی رشد کند و نظام فکری آن‌ها متناسب با چنین سطحی تکون یابد. از طرف دیگر، بایست رفتارهایی را که هنوز سازماندهی نشده است تحت روابطی منظم درآورد تا با این حرکت دوسویه، اما هماهنگ بتوان انضباط جمعی را حاکم گرداند؛ لذا هر چقدر هم قوانین جامعه منظم باشند در صورتی که هماهنگی لازم بین آن‌ها وجود نداشته باشد راه به جایی نخواهیم برد حتی اگر از طریق وضع مجازات یا تشدید آن‌ها در صدد هماهنگ نمودن رفتار افراد جامعه خود باشیم؛ چرا که نظام حساسیت آن‌ها متناسب با شدت و حدت قوانین ما شکل نگرفته است، لذا چگونه می‌توان با برخوردی خشن، افراد را تسلیم انگیزه‌های اجتماعی نمود؟! بله. ممکن است گاهی برای پرورش نظام حساسیت افراد نیازمند مجازات و شدت عمل نیز باشیم، اما چنین نیست که



برای تحقق و راه اندازی موضوع جهاد اقتصادی در فرهنگ عمومی و در ابعاد و لایه های مختلف جامعه، باید دقت نمود که این کار در وجدان عمومی و انضباط اجتماعی، نه به صورت فردی که در قالب سازمانی جاری و ساری شود.

مقوله وجدان عمومی و نظم اجتماعی نظر کرد؛ وجدان عمومی را در یک حوزه تعریف کنیم و انضباط را در حوزه‌ای دیگر، سپس چنین سؤال کنیم که آیا محقق شدن یکی الزاماً به معنی تحقق دیگری است؟ یا اصولاً آن‌ها را دو مقوله جدا از هم ندانیم بلکه همواره در حال داد و ستد بدانیم که بالطبع تعریف جدیدی را باید برای هر کدام از دو مقوله ارائه داد. به نظر می‌آید اگر قرار باشد آن‌ها را به صورت جداگانه ملاحظه کنیم آن‌گاه وجدان عمومی به معنی ایجاد انگیزه برای «کار سازمانی» است و نه کار فردی؛ به تعبیر دیگر، انگیزه برای «تعاون» و کار کردن متناسب با یک «مجموعه» است؛ لذا اگر بخواهیم انگیزه فردی را مبنای عمل قرار دهیم طبیعی است که فرد، تنها به نتایج کار خود فکر کند تا بتواند بر آن، بهترین منفعت را بار کند ولی اگر انگیزه اجتماعی را مبنای قرار دهیم آن‌گاه می‌خواهد به نحوی رفتار کند که بهترین عمل را برای رشد سازمان به دنبال داشته باشد و به عنوان بهترین مهره در هماهنگی با سازمان عمل کند. به تعبیر دیگر علاوه بر این که عمل خود را می‌بیند، روابط این عمل را هم با سازمان خود ملاحظه کند.

وجدان عمومی و انضباط اجتماعی، دو مقوله با یک مینا

حال با توجه به مطالب گذشته می‌گوییم هر چند که وجدان عمومی و نظم اجتماعی به عنوان دو مقوله مطرحند، اما حتماً در «زیربنا» با یکدیگر مشترکند. همان‌گونه که وجدان عمومی، در قالب فردی و سازمانی می‌توانست بر پایه مادی‌گرایی قرار گیرد (که بالطبع تعریفی که از انگیزه صورت می‌گرفت همان انگیزه مادی برای رسیدن به تعاون اجتماعی اما برای درک لذات دنیوی بود) همان‌گونه انضباط اجتماعی نیز می‌تواند بر همین پایه تفسیر شود و از ابزار روابط اجتماعی توسعه‌یاب و هماهنگی افراد با این روابط، می‌توان برای ایجاد انضباط و تعاون اجتماعی، اما برای تلذذ بیشتر از دنیا و مظاهر آن بهره جست. چه این که از آن طرف نیز می‌توان انگیزه الهی را برای تعاون اجتماعی لکن برای رسیدن به بهشت به کار برد؛ به گونه‌ای که عشق به بهشت و خوف از جهنم را به انگیزه عمل اجتماعی تبدیل کرد؛ در انقلاب اسلامی ایران انگیزه‌ای که به حرکت اجتماعی تبدیل شد انگیزه خداپرستی بود، هر چند که بر پایه همین انگیزه نیز می‌توان فقط عمل فردی را در قالب انزواء، رهبانیت و ریاضت‌نفس شاهد بود. پس یک مقوله این است که خود وجدان عمومی به یک «وجدان عمل اجتماعی» تبدیل گردد و انگیزه آخرت‌خواهی یا دنیاطلبی، محور نظام حساسیت‌های فردی و اجتماعی شود. مقوله دیگر این است که این انگیزه به «نظم اجتماعی» تبدیل گردد که برای تحقق چنین

بتوان نظم اجتماعی را با اعمال قواعدی خشک، اما بدون در نظر گرفتن پرورش آن‌ها ایجاد کرد.

پس اولاً وجود چنان قاعده‌ای برای نظم اجتماعی ضروری است تا بتوانیم به وسیله آن، رفتارها را دسته‌بندی کنیم، البته این دسته‌بندی باید «توسعه‌یاب» باشد، یعنی روابط اجتماعی باید روابطی قانونمند و توسعه‌یاب باشند. ثانیاً افراد هم افرادی باشند که سه نوع نظام «حساسیت، فکر و رفتار»شان با روابط اجتماعی «هماهنگ» باشد. مثلاً اگر قوانین جامعه، دارای نقاط ابهام زیادی است و تنها از ظرفیت محدودی برای دسته‌بندی امور و ایجاد نظم و نسبت بین آن‌ها برخوردار است مسلماً این جامعه نمی‌تواند منشأ پیدایش نظم توسعه‌یاب شود. همچنین اگر روابط اجتماعی، توسعه‌یاب باشند ولی نظام حساسیت، نظام فکری و نظام رفتاری افراد متناسب با این روابط، رشد نیافته باشد باز هم نمی‌توان نظم اجتماعی را انتظار داشت. در نتیجه اگر بتوان هر چه بیشتر رفتار افراد را طبقه‌بندی کرد، در سطح بعد افعال بیشتری را به کنترل در آورد و با پیدا کردن نسبت بین آن‌ها به قاعده‌مندی و کمی نمودن آن‌ها نایل شد و در کنار همه این‌ها پرورش افراد را از طریق هماهنگ نمودنشان با روابط اجتماعی مد نظر داشت آن‌گاه می‌توان به ایجاد انضباط اجتماعی در جامعه امیدوار بود.

بنابراین به دو صورت می‌توان به رابطه و جایگاه دو

پس یک مقوله این است که خود وجدان عمومی به یک «وجدان عمل اجتماعی» تبدیل گردد و انگیزه آخرت‌خواهی یا دنیاطلبی، محور نظام حساسیت‌های فردی و اجتماعی شود. مقوله دیگر این است که این انگیزه به «نظم اجتماعی» تبدیل گردد که برای تحقق چنین امری، هم باید روابط اجتماعی در قالبی توسعه‌یاب تنظیم شود و هم نظام حساسیت و فکر و رفتار افراد جامعه متناسب با آن روابط پرورش یابد.





**در یک جامعه الهی، روحیه
ایثار عامل ایجاد نوعی از
انضباط اجتماعی می‌شود
که در آن، مساوات و
برابری و پرهیز از
زیاده خواهی و تکاثر
حرف اول را می‌زند. در
حدیث شریف نبوی چنین
آمده است: هر کسی که
دو پیراهن دارد پس باید
یکی را خود بپوشد و
دیگری را به برادر دینی
خود ببوشاند.**

گرفتن عشق به مظاهر آن قرار دارد، زیرا تعریفی که اینان از «توسعه» ارائه داده‌اند و چرخه‌ای که برای آن ترسیم می‌کنند چنین است که باید در اراده‌های انسانی «توسعه تحرک» صورت پذیرد که البته وجود چنین توسعه‌ای به نوبه خود منوط به «توسعه تسخیر طبیعت» و تشدید رابطه با آن است. حال اگر چنین امری محقق شود قطعاً می‌توان «توسعه ارضا» را که بستر زاینده لذت و امنیت است انتظار داشت. پس با تحرک انسان می‌توان طبیعت را به مهمیز تسخیر کشید و با استخدام طبیعت و ارتباط با آن، به درک لذت و امنیت نایل شد. حال اگر قرار باشد چنین چرخه‌ای به حرکت درآید حتماً باید شروع تحرک را از توسعه حرص و توسعه فقر و نیاز دانست، پس باید احساس نیاز در جامعه توسعه یابد و «خط فقر» همواره در حال تغییر باشد. به تعبیر دیگر، تعریف از فقر و غنا همیشه در نوسان باشد؛ چرا که احساس نیاز اجتماعی، پیوسته در حال توسعه است. مثلاً اگر در یک منزلت از رشد (و به تعبیر خودشان توسعه اجتماعی)، در سطح مصرف عمومی جامعه محصولی همچون شوماز مورد استفاده خانوارها نباشد مردم آن طبقه حتماً فقیر محسوب می‌شوند. همچنین اگر در سطح دیگری یخچال یا فریزر نباشد یا در هر سال نتوانند مدل اتمبیل خود را تغییر دهند قطعاً جامعه‌ای غنی نیستند. پس این فقر تابع رشد نیاز است که بالطبع باید چرخه «نیاز، حرکت و ارضا» پیوسته توسعه یابد و گرنه در صورت ثبات چرخه احساس نیاز، شاهد توقف حرکت و به تبع آن، سکون در ارضا خواهیم بود. از این رو توسعه هماهنگ همه این چرخه‌ها ضروری است که البته متغیر اصلی آن‌ها همان احساس نیاز است. حال اگر چنین تفسیری را از فقر و غنا ارائه دهیم و چنین جامعه‌ای را با این شاخصه‌ها توسعه یافته بدانیم آن‌گاه نظم موجود در چنین جامعه‌ای اولاً محصول توسعه حرص به دنیا و ثانیاً توسعه روابط اجتماعی آن است؛ یعنی توسعه حرص به حساسیت سازمانی تبدیل گردیده و به نوعی نظام انگیزه، نظام فکری و نظام رفتاری برای آن تعریف شده است. از این رو افراد چنین جامعه‌ای نسبت به بسیاری از امور که در جامعه ما مورد حساسیت نیست حساس بوده‌اند و مثلاً حاضر نیستند در خیابان سبقت بیجا بگیرند یا پوست میوه‌ای را در معابر عمومی بیندازند؛ کسی که به تازگی تشکیل خانواده داده است اگر تا دیروز به نظافت محیط منزل اهمیتی نمی‌داد، امروز به واسطه مسئولیت مستقیم سرپرستی منزل کاملاً در مورد نظافت آن احساس وظیفه می‌کند. پس اگر ما نتوانستیم نظام حساسیت جامعه را نسبت به اموری که پایبندی به آن‌ها ضرورت دارد سازماندهی نماییم چون انسان به طور غریزی عاشق دنیا است طبعاً در مواردی با شدت و در مواردی دیگر با سستی عمل می‌کند؛

امری، هم باید روابط اجتماعی در قالبی توسعه‌یاب تنظیم شود و هم نظام حساسیت و فکر و رفتار افراد جامعه متناسب با آن روابط پرورش یابد. پس در واقع ما می‌خواهیم برای همکاری اجتماعی انگیزه ایجاد کنیم و بعد این انگیزه‌ها را در روابط اجتماعی وارد و در نهایت تنظیم نماییم.

ایثار؛ موجد نوعی خاص از انضباط اجتماعی در جامعه الهی

در یک جامعه الهی، روحیه ایثار عامل ایجاد نوعی از انضباط اجتماعی می‌شود که در آن، مساوات و برابری و پرهیز از زیاده خواهی و تکاثر حرف اول را می‌زند. در حدیث شریف نبوی چنین آمده است: من کان له قمیصان فلیلبس احدهما وللبس الاخر اخاه (هر کسی که دو پیراهن دارد پس باید یکی را خود بپوشد و دیگری را به برادر دینی خود ببوشاند). زمانی که سلمان فارسی از حضرت زهرا علیها السلام علت عهده‌داری زحمات کار منزل را سؤال کردند در حالی که آن حضرت دارای خدمتکار بودند آن بانوی بزرگوار چنین فرمودند: اوصانی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان تكون الخدمه لها یوما و لی یوما فکان امس یوم خدمتها و الیوم یوم خدمتی (رسول خدا به من سفارش کردند که کارهای خانه را با خدمتکار خود تقسیم کن به صورتی که یک روز را من کار کنم و روز دیگری را او. پس دیروز نوبت او بود و امروز نوبت من). پر واضح است که شهروندان یک جامعه مادی که سرمایه و منافع شخصی، محور انگیزش اجتماعی آن‌هاست نمی‌توانند در میان خود از مساوات و نعدوستی سراغی بگیرند و تنها می‌توان سایه این صفات پسندیده را در میان برخی از شهروندان این جوامع یافت که اندکی با تعالیم تحریف شده پیامبران بزرگ مأنوسند. در یک جامعه اسلامی شایسته است هر مسلمان با غیر مسلمانان با انصاف و با مؤمنان با ایثار رفتار کند. این امر در قالب حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام چنین آمده است: عامل سائر الناس بالانصاف و عامل المؤمنین بالایثار (با سایر مردم به انصاف و با مؤمنان به ایثار معامله کن).

توسعه «حرص»، عامل اساسی در نظم اجتماعی مادی

اکنون به منظور تبیین بیشتر بحث به بررسی این سؤال مهم می‌پردازیم که چرا در کشورهای نظیر کشور ما نمودهای انضباط جمعی کمتر به چشم می‌خورد ولی در کشورهای به اصطلاح «توسعه یافته» چنین انضباطی بیشتر مشهود است؟ ریشه چنین نظمی را با اندکی تأمل به راحتی می‌توان دریافت. به نظر می‌رسد اساس چنین انضباطی در این کشورها، بر توسعه‌یافتگی حرص به دنیا و شدت



با تعریف نمودن حساسیت‌ها، دسته‌بندی آن‌ها و مشخص کردن اولویت هر کدام می‌توان به ایجاد متناسب حساسیت‌ها در افراد مبادرت ورزید و با ارائه یک نظام فکری مشخص، از مبانی تا نتایج فکری آن‌ها را به تفصیل روشن کرد تا در وجدان ناخودآگاهشان لحظه لحظه زندگی فردی و اجتماعی را بر چنان پایه‌ای - اعم از الهی یا مادی - استوار کنند و عمل خود را برای تلذذ بیشتر مادی یا توسعه قرب به خداوند متعال هماهنگ سازند.

لذا ما ناچار از طبقه‌بندی اموریم تا با تعیین میزان اهمیت هر یک، متناسب با چنین قدر و اندازه‌ای افراد را نسبت به آن‌ها حساس نماییم. چه این که وقتی فرد حساس باشد که سر وقت از ایستگاه اتوبوس حرکت کند و سر وقت هم به مقصد برسد طبعاً همین حساسیت، در عمل سبب همکاری او با مسئولان جامعه می‌گردد. به تعبیر بهتر با تعریف نمودن حساسیت‌ها، دسته‌بندی آن‌ها و مشخص کردن اولویت هر کدام می‌توان به ایجاد متناسب حساسیت‌ها در افراد مبادرت ورزید و با ارائه یک نظام فکری مشخص، از مبانی تا نتایج فکری آن‌ها را به تفصیل روشن کرد تا در وجدان ناخودآگاهشان لحظه لحظه زندگی فردی و اجتماعی را بر چنان پایه‌ای - اعم از الهی یا مادی - استوار کنند و عمل خود را برای تلذذ بیشتر مادی یا توسعه قرب به خداوند متعال هماهنگ سازند. در این صورت به خوبی رابطه چنان لذت یا چنین قربی را با نظام اجتماعی خود احساس خواهند کرد و به آسانی پاسخگوی «چرایی» همکاری خود با قوانین اجتماعی حاکم بر جامعه خواهند بود. یعنی نظام فکری آن‌ها که مشتمل بر تعاریف بنیادین از انسان، غایات او و نحوه همکاری برای نیل به آن غایات است افراد را در پاسخگویی به تمامی سؤالات یاری می‌کند. البته بعد از سازماندهی دو نوع نظام حساسیت و نظام فکری باید به ایجاد نظام رفتاری متناسب با دو نظام مزبور پرداخت که کار چندان مشکلی نخواهد بود.

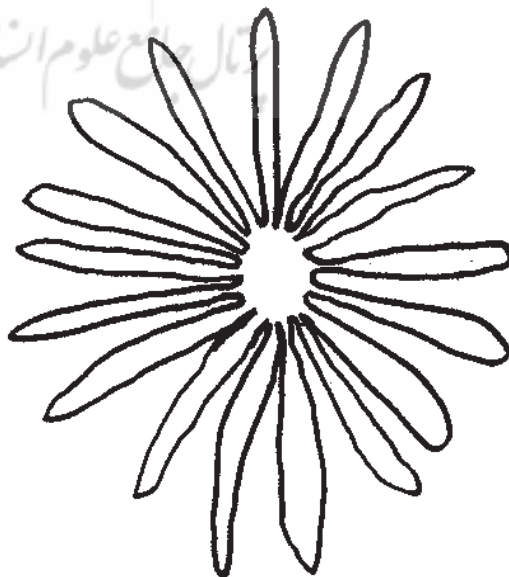
نظام خوف و طمع مادی، اساس تشکیل و بقای نظام کفر در عالم

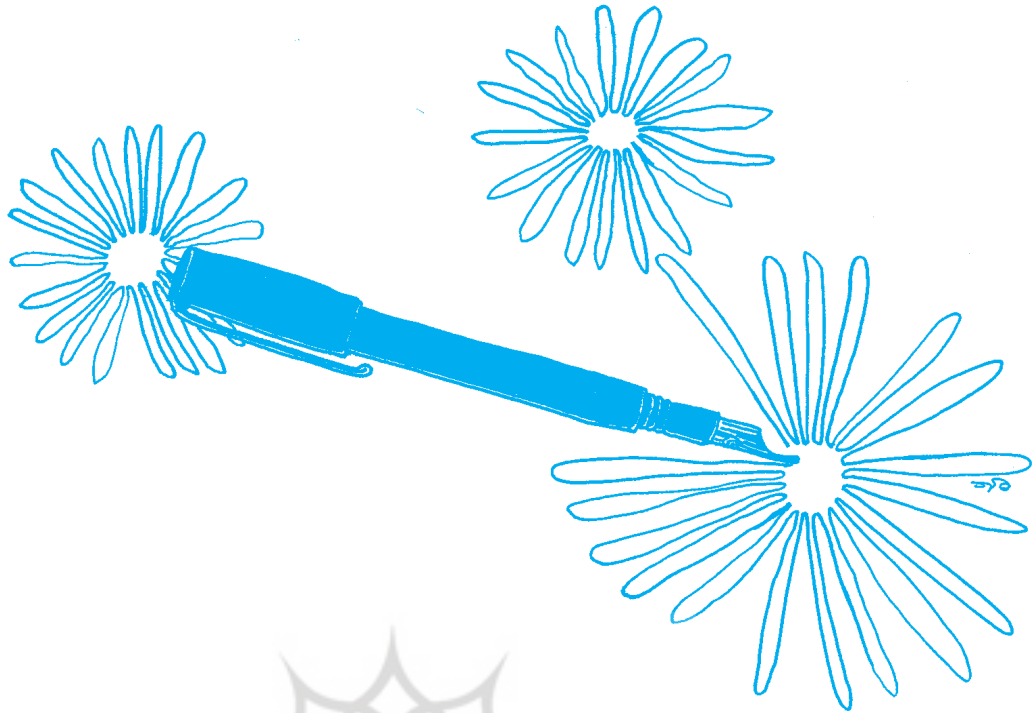
اگر بپذیریم که کفر بر دوش یک «نظام» و یک «جریان ولایت» استوار است؛ یک بستر اجتماعی است که کفر را در تمامی عالم اقامه می‌کند و تا این بستر هست

کفر نیز هست؛ یک جریان است که خوف و طمع ملت‌ها را به طرف دنیا دعوت می‌کند و تا این خوف و طمع مادی شکسته نشود و ابهت مادی آن از بین نرود، بستری برای رغبت عمومی به ایجاد خوف و طمع الهی پیدا نمی‌شود، آن‌گاه حقیقت امر به گونه‌ای دیگر جلوه می‌کند. در این زمان شاهدیم که آمریکا سایه شوم خود را بر تمامی جهان افکنده است و با ابزار وسیع ارتباطی خود، ملت‌ها را نسبت به دنیا تشویق و تهدید می‌کند و برق سکه و نیش دندان خود را به آن‌ها نشان می‌دهد؛ از یک طرف، آن‌ها را به وسیله اقتدار مادی خود تهدید می‌کند و از طرف دیگر، به مظاهر مادی تکنولوژی‌اش تطمیع می‌نماید. در نتیجه ملت‌ها با همین دو بال خوف و طمع مادی، اسیرش شده‌اند. در این صورت مغالطات و مجادلاتش تنها به عنوان فروعاتی که رقم زنده این حقیقت است چهره می‌نماید. پس می‌توان ادعا کرد که کفر بر بستر خوف و طمع مادی، جریان دارد و مناشیء قدرت در دست کفار است، به گونه‌ای که با همین مظاهر تمدن، ملت‌ها را به دنیا پرستی دعوت و برای اقامه کفر ایجاد بستر کرده‌اند. طبیعی است که ملت‌ها نیز از همین طریق به شرک و کفر کشانده و مرعوب قدرت یا مجذوب تمدنشان شوند. در این حال آن رعب و این شیفتگی، چهره خود را در تمامی ابعاد زندگی چنین مردمی به گونه‌ای نشان می‌دهد که مثل آن‌ها می‌پوشند، مثل آن‌ها می‌خورند و کلاً تمام رویه و سلوک خود را بدون اندکی تأمل در سابقه و لاحقه آن و بدون اندیشه در لوازم منفی چنین انتخاب ناصوابی، بر مبانی مادی آن بنیان می‌نهند.

ضرورت تمسک به ابزار متناسب، برای شکست هیمنه نظام خوف و طمع مادی

حال آیا می‌توان در چنین وضعیت نابسامانی تنها مدعی شد که پاسخ گویی به هجوم کفار متوقف بر این است که در مقابل ایجاد شبهات ذهنی‌شان، باید دست به قلم برد و با سلاح کتابت، در چنین جنگی نابرابر وارد شد؟! آیا می‌توان مدعی شد که تنها یک واجب کفایی که چیزی جز همین تأملات ذهنی و رفع شبهات فکری نیست بر ما فرض است؟ بله. اگر ما تنها ابزار کفر را در عالم، همین مغالطات و مجادلات ببینیم انصافاً حق همین است که می‌گویند؛ لذا اگر او با یک روش، مغالطه کرد ما نیز با ده روش، آن را باطل می‌کنیم و با براهین گوناگون برای ابطال چنین حرکتی همت می‌گماریم. اگر او یک مجادله به باطل کرد ما نیز ده مجادله احسن را در مقابلش می‌آوریم. ولی اگر پذیرفتیم که عمق مسئله تنها در ایجاد شبهات فکری خلاصه نمی‌شود آن‌گاه انصافاً حق با ایشان نیست! شاهد بودیم که آمریکا با راه‌اندازی جنگ دوم خلیج فارس، بسیاری از ملت‌ها را از قدرت مادی خود





و اقامه «اخلاق، فرهنگ و رفتار» مادی در دنیاست. لذا دیگر بحث از نوشتن کتاب به وسیله چنین نظامی نیست تا صحبت از این به میان آید که اگر کتب ضلال است آن را بسوزانید و اگر هتکی نسبت به یکی از مقدسات دین کرده است حکم ارتداد را جاری کنید! چرا که حقیقت امر، اوسع از چنین برداشت ضیقی است که ممکن است بر روح، اندیشه و رفتار بسیاری از افراد جامعه ما نیز حاکم باشد.

تغییر اخلاق جامعه، منشأ تغییر در «فرهنگ» و «رفتار» عمومی

امروزه صحبت از وجود نظام مقتدری در عالم است که با یک برنامه‌ریزی همه جانبه، در صدد تحقق خوف و طمع مادی در میان ملل جهان است. طبیعی است اگر چنین امری محقق باشد - که متأسفانه چنین است - دیگر استدلال صرف نمی‌تواند راهگشا باشد. وقتی قلبی، مفتون مظاهری از یک نظام شد و رعب مادی - که همان ریشه اخلاق مادی است - در آن جای گرفت و به تعبیر بهتر این دل، دلی فتنه‌زده و بیمار شد آیا می‌توان آن را به کمک ناجی کم‌توانی همچون استدلال، از غرقاب عفن مادیت رهایی بخشید؟ بستری که کفار، برای توسعه دنیاپرستی در قالب تغییر و توسعه در اخلاق، فرهنگ و روابط اجتماعی فراهم کرده و دستگاهی را پدید آورده‌اند که همچون کارخانه‌ای عظیم به تولید مفاهیم و اصطلاحات مادی می‌پردازد آیا ما اهل دین را ملزم به موضع‌گیری متناسب با چنین نظامی نمی‌نماید؟ تکلیفی که دین بر دوش ما می‌گذارد چیست؟ آیا چنین

به حیرت و وحشت انداخت؛ چرا که توانست سیطره خود را در عمق جان آن‌ها نفوذ دهد و خوف مادی را بر قلوبشان حاکم گرداند. مسلماً این خوف مادی به دنبال خود اخلاق خاصی را به ارمغان خواهد آورد و پس از تحقق چنین واقعیت تلخی، فرهنگ و به تبع آن، زندگی و رفتار ویژه‌ای را بر چنین ملل ضعیفی حاکم می‌کند. همچنین همواره شاهدیم که مرتباً اخبار مربوط به پیشرفت‌های ظاهری‌شان را با صد زبان و قلم به سراسر عالم ارسال می‌کنند تا زندگی مادی خود را آن به آن، در چشم و دل ملل دیگر بزرگ نمایند و در نتیجه «اخلاق، فرهنگ و رفتار» خاص خود را بر وجودشان حاکم کنند. با این وصف آیا باز می‌توان مدعی شد که ما در باب اعتقادات تنها موظف به رفع شبهات هستیم؟! آیا به نظر نمی‌رسد که نخستین قدم در اقامه دین، درگیری با چنین کفری است که حد و مرز نمی‌شناسد و ورود خود را در تمامی زوایای زندگی تضمین شده می‌داند؟ این کفر توسعه‌طلب را که نه تنها از طریق مجادله و مغالطه به بسط قدرت خویش اقدام می‌کند بلکه با هزاران رنگ و نیرنگ، غمزه مهلک خود را به رخ دلباختگانی می‌کشد که قبل از «جذب» و «انحلال»، به «تحقیر» در مقابل ابهت پوشالی آن تن در داده‌اند، آیا می‌توان با ره توشه‌ای اندک و سلاحی ضعیف و ابتدایی به خاک مذلت کشاند؟! اندکی تأمل در حقیقت تلخ موجود، ما را به منفی بودن جواب چنین سؤالی رهنمون می‌سازد؛ چرا که این ساحر هزار رنگ، امروزه در حال مفتون کردن ملل مستضعف است که البته هدفی هم جز اقامه کفر ندارد. به تعبیر دیگر، در حال حاکمیت بخشیدن

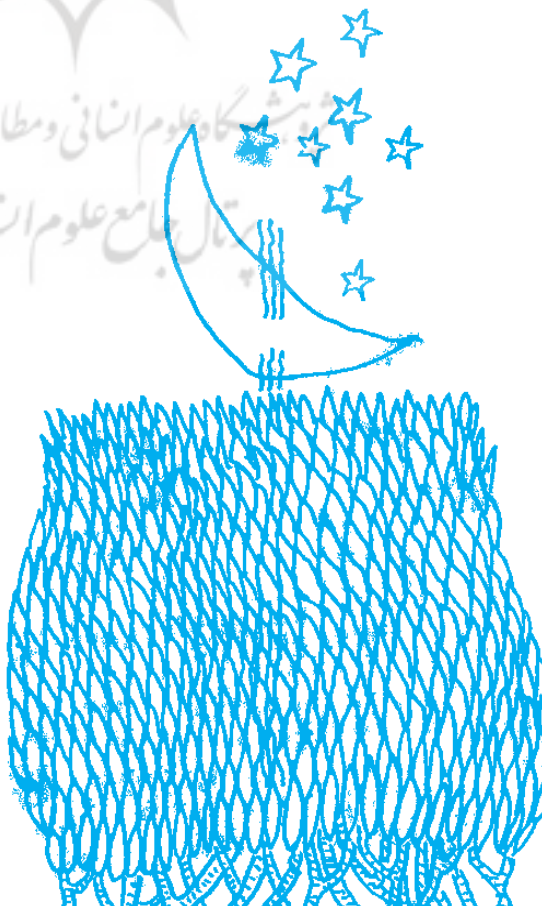
در یکی، محور ورودی به ابعاد انسان را برهان و استدلال، و محور انحراف او را هم مغالطات و شبهات می‌بیند. اگر چنین امری را محور بدانیم و برای بقیه عناصر، نقشی در این حد قائل نشویم و سهم آن‌ها را سهمی فرعی بدانیم طبیعی است که تکالیف مربوطه نیز به عنوان تکالیفی فرعی مطرح شوند. اما اگر در نگرشی دیگر چنین عنصری را عنصر محوری ندانیم و قائل نشویم که ملت‌ها را در این زمان، با مغالطه و شبهه به طرف کفر سوق می‌دهند بلکه ابزار اصلی نظام شرک را تهدید و تطمیع بدانیم آن‌گاه حقیقت امر به گونه‌ای دیگر جلوه می‌کند. طبیعی است در چنین نظامی که ملت‌ها را به هر نحو ممکن از دنیا می‌ترسانند و به دل بستن به آن ترغیب می‌کنند به راحتی خواهند توانست خوف و طمع آن‌ها را سرپرستی کنند و هر لحظه برپایبندی‌شان به نظام خود بیفزایند. مسلماً با چنین مجموعه‌ای نمی‌توان با ابزاری چون استدلال و برهان برخورد کرد. چون با بستری به نام بستر اقامه کفر رو در روییم که تنها گوشه‌ای از آن را مغالطه و جدل تشکیل می‌دهد؛ بستری که به اشکال مختلف، از دعوت بی‌حساب به دنیا گرفته تا تشویق و تهدید نسبت به آن در فکر توسعه گستره خود است. اصلاً باب پیدایش ایمان یا کفر، بایی است که عمدتاً با همین امور رقم خورده است و همین امورند که بستر انتخاب شخص را فراهم می‌کنند، حال آیا می‌توان اهمیت چنین بستری را نادیده گرفت و صرفاً به استدلال پرداخت؟! اصولاً باب دفاع از اعتقادات یک ملت چیست و چگونه باید از این ارزش‌ها دفاع کرد؟ مسلماً همه و از جمله صاحبان دیدگاه اول نیز قائلند باید از چنین حریم مقدسی دفاع کرد؛ لذا در آن موضعی که ابزار تهاجم دشمن را می‌بینند به لزوم تهیه ابزار دفاعی متناسب با آن تأکید می‌کنند. اما نکته اصلی این‌جاست که اینان ریشه پیدایش اعتقاد را تنها در استدلال خلاصه می‌کنند و ریشه انحراف در اعتقاد را مغالطه و جدل می‌دانند. لذا بر این امر اصرار می‌کنند که تنها ابزار متناسب دفاعی، برهان و مجادله احسن است که تحصیل و بیان آن را هم از جمله واجبات کفائی می‌دانند. ولی اگر کسی قائل شد که محور ایمان و کفر ملت‌ها، جدال به حق و باطل یا برهان و مغالطه نیست بلکه حقیقت را باید در بستر ایمان و کفر و عوامل سازنده چنین بستری جست‌وجو کرد آن‌گاه ابزار دفاعی دیگری را برای مقابله معرفی خواهد کرد؛ چرا که استدلال را مکفی از نبرد در چنین عرصه‌ای وسیع نمی‌داند. سؤال این است که آیا درگیری با کفر و شکستن صولت آن، سرپرستی اعتقاد ملت‌ها و ایجاد بستر برای پیدایش ایمان به خداوند متعال، واجب است یا خیر؟

در قرآن می‌خوانیم که سحره فرعون با ابزار خود، یک ملت را مورد تهدید قرار داده و با همین تهدید هم توانسته بودند برای مقطعی خاص، قبطیان را در مقابل طاغوت مصر

تکلیفی، محصور در رفع شبهات است تا اگر کسی از راه حق منحرف شد بتوان ادعا کرد که او «عن حجة» منحرف شده است؟! به نظر ما اول وظیفه‌ای که دین بر عهده ما می‌گذارد، شکستن ابهت و صولت ظاهری این دستگاه کفرآلود است؛ زیرا به هر میزانی که چنین صولتی بشکند ملت‌ها نیز به همان مقدار رهایی می‌یابند و همین رهایی، بستر انتخاب راه صواب را برایشان فراهم خواهد نمود. ملتی که در کمند تهدید و تطمیع قدرتی بزرگ قرار دارد که علی‌الدوام آن‌ها را در حصر نامبارک خود نگاه می‌دارد چگونه می‌تواند با استدلال محض برهد؟! مسلماً گوش این ملت به چنین استدلالی بدهکار نیست چرا که قلبش اسیر کمند اوست. پس نظامی در آن طرف قرار دارد که بستر تهدید و تطمیع را فراهم کرده و هر لحظه در صدد گسترش چنین بستری است؛ نظامی که در کنار همه این ابزار، با تحقیر ملت‌ها مجموعه‌ای را فراهم کرده است تا بتواند اخلاق ملل ضعیف را به سوی دنیاپرستی سوق دهد. این مجموعه، مجموعه‌ای هماهنگ و توسعه‌یافته و همواره در حال رشد افزون‌تر است؛ اگر تا دیروز تنها از طریق امواج تلویزیونی، اقدام به نشر ارزش‌های خود می‌کرد امروز از طریق ماهواره یا شبکه‌های پیچیده کامپیوتری عمل می‌کند. حال در مقابل این کفر توسعه‌آمیز که توسعه آن هم نه براساس مغالطه و جدل، بلکه بر پایه سلسله روابط و ابزاری خاص شکل گرفته و با همین مجموعه هم ملل را در بند خود قرار داده است چه باید کرد؟ نقطه اساسی مسئله، در دو نگرش کلی خلاصه می‌شود که



در هر زمان همین دو اهرم تهدید و تطمیع به عنوان ابزار اصلی سیطره کفار وجود داشته است. اما در مقابل چه باید کرد؟ آیا باید صرفاً به استدلال تمسک جست یا عصای موسی را رها کرد تا هر آن‌چه رنگ سحر و نیرنگ دارد در خود ببلعد؟ آیا تا زمانی که اسباب خوف و طمع مادی وجود دارد و وسیله خضوع و دل بستن ملت‌ها فراهم است می‌توان با استدلال محض به تغییر «تمایلات، افکار و رفتار» عمومی اقدام کرد؟!



- در تبلیغات انتخاباتی خود، از یک حرام قطعی در ادیان انبیا دفاع می‌کرد. عده‌ای معتقدند که او از این طریق خواسته است ارتش آمریکا را با خود همراه کند و مشکلات را مرتفع سازد. اما چنین نیست! هدف اصلی او از چنین اقدام گستاخانه‌ای، شکستن حریم حرمت الله است چرا که او خود را سردمدار کفر می‌دانست و چنین کسی به خوبی می‌داند که چه عرصه مقدسی را نشانه رود. مگر افق دید او نسبت به هدف نظام کفر و روش اعمال اغراض خود در جهان مانند افق دید بسیاری از عوام است؟ لذا طبیعی است که بر روی ضروری‌ترین حکم انبیای الهی نیز دست بگذارد. چرا که در نظر سردمداران کفر، عمل شیعی چون لواط، حرمتی ندارد، جایی که اخلاق را در دیدگاه خود، متناسب با توسعه قدرت تفسیر می‌کنند. از این رو اخلاقی عزیز است که به توسعه تفاهم کمک کند و در جهت توسعه قدرت مادی باشد. طبعاً آن اخلاقی که حاصلش توسعه تفاهم و تعاون برای اقتدار مادی و متناسب با رشد صنعت و تکنولوژی موجود نباشد از نظر ایشان حرمتی ندارد. لذا چنین قائلند که حجاب و روابط محدود اختلاط بین زن و مرد مربوط به جوامعی است که شرایط اجتماعی آن‌ها چنین اقتضایی را متناسب با وضعیت صنعت و تکنولوژی‌شان دارد. بله. تنها در آن جوامع، این خلیقات و عواطف، محترم است، اما همین روابط و محدودیت‌ها در جامعه‌ای صنعتی و باز همچون آمریکا نه ممدوح است و نه مقبول. از این رو جای تعجب نیست که چنین ارزش‌هایی در چنان جوامعی منحط، به عنوان ضد ارزش تلقی شود و توسط رئیس یک حکومت لگدمال گردد؛ چرا که هدف او تغییر عواطف ملت‌ها در مقیاس جهانی است. از آن طرف نیز شاهد برخورد مثبت و قاطع یکی از زعمای دین در قرن گذشته بودیم که با شکستن قلبان خود در ملاء عام، اقدام به شکستن هیبت پوشالی انگلستان در قالب تحریم استعمال تنباکو کرد. مسلماً ظاهر امر چیزی جز شکستن مقداری چوب و شیشه نبود اما این فقیه بزرگوار به خوبی می‌دانست که با همین عمل خود می‌تواند هزیمت سنگینی را بر جنود اقتصادی استعمار تحمیل کند و ابهت سیاسی‌اش را زیر سؤال ببرد و گرنه می‌توانست در اندرونی خانه خود نیز اقدام به چنین عملی کند. پس همان‌طور که این فقیه به عنوان زعیم دینی و سیاسی مردم در آن زمان به خوبی بر عمل خود و انعکاسش در ایران و جهان واقف بود همان‌گونه هم سردمدار کفر جهانی بر موضع‌گیری‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود وقوف دارد و متوجه تبعات آن‌هاست. متأسفانه امروزه با نگاهی به برخی از بخش‌های متعدد جامعه اعم از مسئولان و مردم می‌توان دریافت که رشد منحنی حرص در جامعه بیانگر سستی ارزش‌ها و اعتقادات دینی مردم و نشانگر عدم اعتماد آن‌ها به نصرت الهی در خصوص اداره نظام معاش ایشان است. از سوی

خاضع کنند. اما این موفقیت ظاهری قبل از آن که مرهون مغالطه لفظی آن‌ها باشد رهین مغالطه عینی‌شان بود. نه فرعون در عالم، هنر چندانی داشت و نه ابزار ایشان جز سحر چیز دیگری بود، اما با همین بضاعت اندک توانسته بودند در قوه تخیل افراد جامعه نفوذ کنند و آن‌ها را به زیر سلطه خود بکشند. چنان‌چه در قرآن همین معنا با لطافتی که تنها در خور قرآن است چنین آمده است: «قال بل القوا فاذا خیالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انہا تسعی» لذا بینندگان از باب سحر ایشان خیال می‌کردند که آن ریسمان‌ها و عصاه‌ها، مارهایی دونده‌اند که واقعاً حیات و حرکت دارند! کمترین تأثیر چنین سحری، ایجاد رعب در قلب ایشان بود که خود را لاجرم خاضع در مقابل فرعون و جنود او می‌دانستند. در زمان ما نیز همان شیوه، اما در قالبی مدرن وجود دارد. از این رو شاهدیم که دائماً زرادخانه‌های خود را به رخ ملل دیگر می‌کشند؛ چرا که می‌دانند از این طریق می‌توانند جهان را تسلیم روابط خودساخته سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کنند. در آن زمان از ابزار ابتدایی بهره می‌جستند؛ لذا فرعون به ملت مصر خطاب می‌کرد که: «هذه الانهار تجری من تحتی» کنایه از این که اگر فرمان‌پذیر نباشید آب نیل را هم به روی شما می‌بندم. از آن طرف هم با استفاده از سحر و کهانت، یک بیابان مار به ایشان نشان می‌داد؛ لذا در هر زمان همین دو اهرم تهدید و تطمیع به عنوان ابزار اصلی سیطره کفار وجود داشته است. اما در مقابل چه باید کرد؟ آیا باید صرفاً به استدلال تمسک جست یا عصای موسی را رها کرد تا هر آن‌چه رنگ سحر و نیرنگ دارد در خود ببلعد؟ آیا تا زمانی که اسباب خوف و طمع مادی وجود دارد و وسیله خضوع و دل‌بستن ملت‌ها فراهم است می‌توان با استدلال محض به تغییر «تمایلات، افکار و رفتار» عمومی اقدام کرد؟! هر چند که استفاده از ابزار برهان در جای خود محترم است اما به راستی موضع استفاده صحیح از آن کجاست؟ درست است که محور اعتقادات بر استدلال می‌چرخد اما آیا این عنصر، حکم اکسیر اعظمی دارد که بر هر خشتی قرار گیرد طلا می‌شود؟! پیداست چنین ابزاری تنها در محدوده‌ای خاص کارایی دارد که نباید بیش از توانش را از آن انتظار داشت. بستری برای اقامه کفر در عالم وجود دارد که به صورت یک نظام عمل می‌کند. سران این نظام، طواغیت زمان هستند. از این رو ایمان «بالله» و ایمان «بالطاغوت» مطرح می‌شود که البته این واقعیت تنها مخصوص زمان بت‌پرستی هم نبوده است؛ چرا که در هر حال چنین عنصری را منشأ تأثیر در عالم، و رزق و خلق خود را هم از او می‌دانند!

اخلاق، ابزار توسعه تفاهم و تعاون اقتدار مادی در نظام کفر

سالیان پیش بیل کلیتون - رئیس‌جمهور وقت آمریکا

که با انگیزه‌های الهی سازگار و سازماندهی قوانین جامعه نیز بر چنین منوالی باشد و هم نیات و انگیزه‌ها آن چنان هماهنگ توسعه یابد تا همان گونه که انجام تکالیف الهی را بر خود آسان می‌بینند امثال فرامین و نواهی ولی اجتماعی و کارگزاران نظام اسلامی را نیز بدون تردید و با قصد قربت انجام دهند. اصولاً اگر در حال حاضر با معضل عدم حاکمیت انضباط اجتماعی در جامعه روبرویم علت را باید در عدم تحقق دو امر فوق به خصوص عدم تبدیل انگیزه‌های الهی به رفتار سازمانی افراد جست‌وجو کرد. تا زمانی که احساس ضرورت توجه به ماهیت سازمان و رفتار جمعی، در وجدان آحاد جامعه بیدار نشود کماکان شاهد چنین معضلی خواهیم بود. از این رو قبل از هر چیز باید مقوله‌ای به نام «رفتار اجتماعی» و «همکاری سازمانی» برای مردم تبیین شود و انگیزه‌های ایشان را به سوی چنین هدفی تحریک و هماهنگ نمود تا با درک جایگاه و ضرورت چنین واقعیتی زمینه برای ایجاد انضباط جمعی در جامعه فراهم گردد. البته چنانچه گذشت، تحقق این مهم تنها نیمی از حقیقت است که طبعاً در کنار آن باید به تدوین قوانین متناسب و هماهنگ با چنین انگیزه‌هایی پرداخت. غفلت از هر کدام، مانع جدی تحقق انضباط در جامعه خواهد بود که بالطبع وظیفه مردم و مسئولان را نسبت به این امر مضاعف می‌سازد؛ به خصوص امروزه که شاهد سازماندهی رفتار اجتماعی و تدوین قوانین هماهنگ و توسعه‌یاب از سوی دشمنان دین می‌باشیم. قطعاً وجود چنین واقعیت تلخی، ما را به تلاش بیشتر برای ایفای نقش خود در جامعه اسلامی دعوت می‌کند.

توسعه «سرعت، دقت و انضباط» حاصل توسعه سه نظام مزبور

ابتدا باید دید افراد جامعه به چه اموری و با چه «نسبتی» بایست حساس باشند تا در رتبه بعد با تعریف چنین نسبت‌هایی به ایجاد آن‌ها در افراد مبادرت کرد و نظام فکری و رفتاری آن‌ها را بر همین اساس شکل داد. حال اگر توسعه هر سه نوع نظام «حساسیت، فکر و رفتار» محقق شد آن‌گاه می‌توان شاهد ارتقای میزان «سرعت، دقت و انضباط» در افراد جامعه بود؛ به گونه‌ای که اگر تا دیروز نسبت به اموری حساس نبودند اکنون حساسیت به خرج دهند و با سرعت، دقت و انضباط مطلوبی در جهت تحقق آرمان‌های کلان جامعه حرکت کنند. لذا این سه، از آثار سازماندهی و توسعه آن سه نظام است که متناسب با رشد انگیزه‌ها می‌توان شاهد چنین برکاتی در جامعه اسلامی بود. هرچند که چنین آثاری را به خوبی در جامعه اسلامی زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و به صورت ضعیف‌تر آن در اوایل پیروزی انقلاب شاهد بودیم، اما عنایت به این نکته مهم نیز ضروری است که نظم خاص، نظام حساسیت خاص

دیگر حاکمیت حرص، زاییده حب و بغض جدیدی برای آحاد جامعه است و همگان رفته رفته به این باور غلط می‌رسند که دفاع از منافع سازمان و جامعه، عبث است و باید همواره انبان خود را از هر نوع مالی که به چنگ می‌آید پر نمود تا تفاخر بر دیگران رنگ نبازد و باطن تهی ارباب تکبر عیان نشود. آیا واقعه تلخ «احد» در صدر اسلام جز در حرص معدودی از سپاهیان اسلام ریشه داشت که جمع غنایم را بر دفاع از کیان دین ترجیح دادند؟ آیا حاکمیت الگوهای غلط مادی بر جریان توسعه یک کشور نمی‌تواند در درازمدت بلکه میان مدت، تار حرص را در پود جامعه بدواند و افراد آن را به جای پرداختن به حفظ و توسعه دین به عنوان اولویت اول زندگی جمعی خود به کژاندیشی و طلب کردن سهم از جامعه سوق دهد؟ البته بیان این نکته مهم ضروری است که زدودن این صفت ناشایست از درون جامعه صرفاً با بیان مواعظ اخلاق فردی میسر نیست گرچه تمامی رسانه‌های جمعی نیز در اختیار دین‌باوران جامعه باشد. چون اصولاً حاکمیت این پدیده نامیمون بر روح تک تک افراد جامعه، ریشه در حاکمیت برنامه‌های نامناسب داشته است که بعضاً از دید نظام کارشناسی کشور مخفی مانده و در لابلای معادلات کاربردی و برنامه‌های اجرایی توسعه در روح و ذهن افراد رسوخ کرده است. با این وصف، شایسته بلکه ضروری است با همان ابزار مشابه که چیزی جز نرم‌افزار صحیح اجتماعی نیست به اصلاح ساختار و روابط حاکم همت گماریم و از انتزاع‌بینی و تحرکات فردی یا جمعی - اما غیر سازمانی - به شدت پرهیز نماییم.

وظیفه مسئولان و مردم در ایجاد انضباط اجتماعی

پس حاصل سخن این است که بدون ایجاد نظم در روابط اجتماعی و نیز سازماندهی نظام حساسیت در افراد نمی‌توان انتظار تحقق انضباط اجتماعی را داشت و بدون آن که روابط اجتماعی توسعه‌یاب باشد نمی‌توان توسعه چنین انضباطی را متوقع بود. به تعبیر دیگر، برای تحقق چنین انضباطی در جامعه، هم قوانین باید توسعه‌یاب باشند به گونه‌ای که ضوابط و تصمیماتی که قرار است چنین انضباطی را ایجاد کنند قابلیت توسعه داشته باشند و هم تولی به چنین قوانینی باید توسعه پیدا کند. پس انضباط اجتماعی امری دوسویه است که از یک طرف به قدرت و هنر طراحی مسئولان نظام برمی‌گردد که بتوانند قوانین را با توسعه ملکات الهی در جامعه هماهنگ نمایند و قوانینی سازگار با انضباط اجتماعی الهی را تدوین نمایند و از طرف دیگر به انگیزه افراد بازگشت دارد، به گونه‌ای که با رشد انگیزه‌ها، تولی به ولایت بندگی خداوند متعال را به انگیزه التزام به قوانین اجتماعی تبدیل کنند. از این‌رو، هم باید نظام قوانین نظامی باشد



ما محور تاریخ نیستیم تا
بنوائیم تاریخ خود و تاریخ
بشریت را تحت تأثیر قرار
دهیم. تاریخ، اولیایی
دارد که در آن تصرف
کرده‌اند لذا اگر آمریکا
نیز مستقیماً بخواهد با خدم
و حشم خود ساختار و
روابط جامعه ما را همچون
ساختار حاکم بر جامعه
خود سازماندهی کند حتماً
موفق نخواهد شد چرا که
این جا مرکز تشیع است.

مسلماً زمانی که انگیزه تغییر یافت حتماً باید ساختارهای آن نیز تغییر یابد. چه این که نمی‌توان سیستم اتومبیل بنزینی را همچون سیستم یک اتومبیل الکتریکی طراحی کرد، نوع الکتریکی آن نیازمند آرمیچر و دستگاه‌های متناسب دیگر است ولی نوع بنزینی آن محتاج کاربراتور و وسایلی از این قبیل، تا بتواند به وسیله احتراق و تبدیل انرژی شیمیایی به انرژی حرکتی، اتومبیل را به حرکت در آورد. لذا این دو چون براساس دو نوع سیستم کاملاً متفاوت طراحی شده‌اند، نمی‌توان با ثابت نگه داشتن روابط و معادلات حاکم بر یکی، وظیفه و سیکل کار سیستم دیگری را از آن انتظار داشت. محال است که عشق به خدا باعث ایجاد همان حرکات و شدت‌های مادی گردد. بلکه حتماً شدت می‌آورد و براساس آن هم می‌توان یک تکنولوژی و تمدن را بنیان گذاشت، اما در قالب دستگاه و روابط متناسب با خود. اصولاً جوهره عدم وجود انضباط مادی در جامعه ما به عدم وجود آن نوع توسعه‌سازمانی که بر جوامع غربی حاکم است برمی‌گردد. ولی ما چه بخواهیم و چه نخواهیم مسلماً نمی‌توانیم چنان توسعه‌ای را در جامعه خود ایجاد کنیم؛ چرا که ما محور تاریخ نیستیم تا بتوانیم تاریخ خود و تاریخ بشریت را تحت تأثیر قرار دهیم. تاریخ، اولیایی دارد که در آن تصرف کرده‌اند لذا اگر آمریکا نیز مستقیماً بخواهد با خدم و حشم خود ساختار و روابط جامعه ما را همچون ساختار حاکم بر جامعه خود سازماندهی کند حتماً موفق نخواهد شد چرا که این‌جا مرکز تشیع است؛ در اینجا اولیای الهی تصرف تاریخی داشته و عشق به خدا و انبیاء‌علیهم السلام را در ارواح و ابدان آحاد این جامعه القاء کرده‌اند پس ایجاد چنان نظامی نه «مطلوب» است و نه «ممکن».



و طبقه‌بندی ویژه‌ای را نسبت به امور طلب می‌کند که بالطبع معنای انضباط مادی، چنین خواهد شد که اولویت در نظم همان نظم در دنیاست. علت این امر نیز واضح است؛ چرا که روح انسان، حقیقتی واحد است که تعددبردار نیست لذا نمی‌توان هم او را به اقامه نماز امر کرد و هم در عشق‌ورزی به دنیا ترغیب نمود. از همین رو امروزه فلاسفه توسعه قائل شده‌اند که یکی از موانع توسعه در هر سه بعد عمل، تفکر و انگیزه، «آخرت‌گرایی» است. ایشان یکی از شاخصه‌های اصلی توسعه‌یافتگی هر جامعه‌ای را در «علمی شدن» تفکرات آن جامعه می‌دانند. وقتی که از آن‌ها سؤال می‌شود آیا اعتقادات مذهبی هم علمی هستند؟ بلافاصله جواب می‌شود خیر! بدیهی است که معنای چنین کلامی جز این نیست که مانع اساسی توسعه، اعتقادات مذهبی مردم است. لذا قائلند اگر می‌خواهید رفتار جامعه، منظم و توسعه‌یاب شود باید در قدم اول دست و پای اعتقادات مذهبی مردم و توجهات آن‌ها به امور متافیزیکی و غیر علمی را بست چرا که اصولاً تقوا و آخرت‌گرایی، اموری هستند که قابلیت این را ندارند که برای آن‌ها معادله‌ای ارائه گردد!

نقش تصرف تکوینی اولیای الهی در تکون شخصیت جامعه اسلامی

با این توضیح مشخص شد که اگر قرار باشد همان نظم موجود در کشورهای به ظاهر توسعه‌یافته در کشور ما نیز پیاده شود باید هریک از اعضای این جامعه هم مثل غربی‌ها حساسیت پیدا کند و مثل آن‌ها فکر کند تا بتواند مثل آن‌ها عمل نماید؛ یعنی باید تمام ادراکات و هویتش تغییر یابد و عشق و معنویتش همان صبغه را بیابد تا همه این‌ها حاکمیت چنان نظامی را در جامعه ما به ارمغان بیاورد. در حالی که به خوبی می‌دانیم چنین امری صد در صد نامطلوب است چون همان‌گونه که نمی‌توان نظم آن‌ها را از تفکر و حساسیت کفر آلودشان جدا کرد همان‌گونه هم نمی‌توان بر نظم موجود در آن دیار صحنه گذاشت. به تعبیر دیگر آن انگیزه‌ای که این نظم را ایجاد کرده است چیزی جز «حرص» و آن اولویتی که منشأ چنین انضباط خاصی شده است چیزی جز اولویت مادی نبوده است، پس چگونه می‌توان آن را مطلوب دانست؟! اما کماکان جای این سؤال باقی است که چرا هنوز آن نظم معنوی که متناسب با آرمان‌های جامعه باشد پدید نیامده است؟ ضمن آن که اذعان داریم که این واقعیت، دلالت بر ضعف جامعه ما دارد که هنوز نتوانسته‌ایم انگیزه الهی را به نظام اجتماعی تبدیل کنیم ولی به این نکته نیز باید توجه داشت زمانی که قرار است انگیزه الهی به چنین نظامی تبدیل شود دیگر نمی‌توان گفت اشکالی ندارد که همراه با ورود تکنولوژی، توسعه رفتار مادی نیز بیاید ولی در عین حال انگیزه عشق الهی نیز باقی باشد!